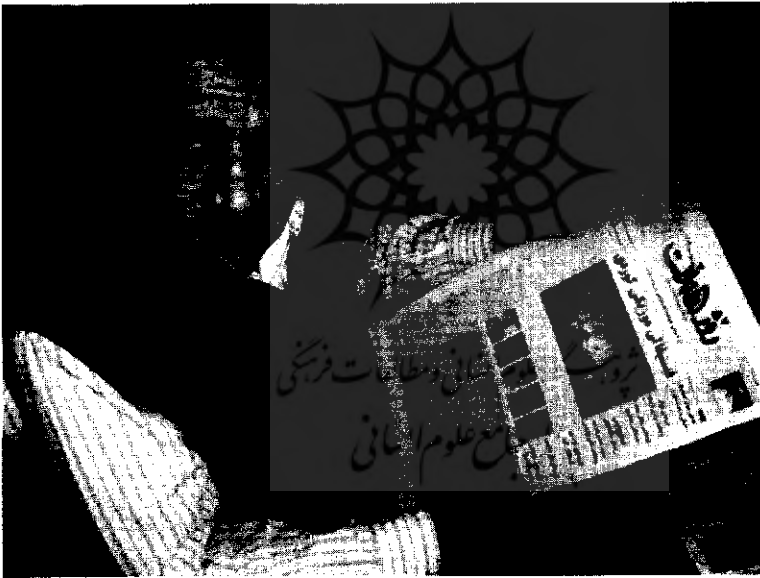


گفت و گو با شیرکو بی کس

حلیچه‌ای در نروژ و دریا‌های استکهلم



نیازی به معرفی شیرکو بی کس نیست. بی شک مخاطبان فارس او را همچون دیگر شاعران مطرح جهان می‌شناسند. در فرصتی که پیش آمد، به بهانه‌ی چاپ آخرین مجموعه‌ی شعرش «صندلی» با او به گفت و گو نشستیم. او همچنان در دنیای شعر، پرکار و فعال است و به قول خودش او و شعر هنوز از هم نبریده‌اند!

ما در زبان کُردی تجربه می‌کنیم که این زبان مجموعه‌ای از دایره‌ی واژگانی واحد دارند اما هر شاعری با استفاده و برخورد مناسب به خلقی تازه رسیده است.

○ آیا شیرکو بی‌کس همان عبارات و توصیف‌های دفاتر گذشته‌اش را در این مجموعه جدید تکرار نکرده است؟

● درباره‌ی این سؤال شما فکر می‌کنم در چندین جای دیگر هم گفته باشم باید برای یک موضوع چندین پنجره داشته باشیم، همانند اینکه یک درد ممکن است چندین داستان در پی داشته‌باشد، شاید من یک عشق یزرگ را در زندگی داشته باشم اما این عشق یگانه هر بار با منظری جلوه‌گر می‌شود.

زن و شعر و دوست داشتن و عشق و طبیعت همگی مفاهیم انتزاعی و مجزا هستند اما در عمل آنها به کلّیتی به نام زندگی تبدیل می‌شوند و در زندگی حضور این مفاهیم لایتناهی است، در ادبیات هم روشهای گوناگونی برای یک موضوع وجود دارد و تجربه شده است و یا باز هم تجربه می‌کنیم و پایانی هم ندارند.

واضح‌تر بگویم مفاهیمی که در صندلی شاهد حضور آنها هستیم مانند طبیعت، خاطره، خودم، شهردرد، و تراژدی‌های تاریخ‌والخ... که در آثار دیگر من نیز آنها وجود دارند اما آیا آن حلیچه‌ای که در «دره‌ی پروانه» وجود دارد همان حلیچه‌ای است که اینجا وجود دارد، زبان و تصاویر و لحن و نوستالژی‌ای که در آن می‌بینیم آن تصاویری است که در «صلیب و مار» وجود دارند و این ارتباط مستقیم با شرایط زمانی و روانی من دارند حلیچه در «دره‌ی پروانه» حلیچه‌ای است که در اروپا با آن زندگی کرده‌ام، حلیچه‌ای است که در تروژ و دریا‌های استکهلم، در رخساره‌ی زنی آن را می‌بینم یا در یک گل فروشی، این نگرش خیلی متفاوت‌تر از آن نگاهی است که در حلیچه

○ در آغاز اگر اجازه بدهید درباره‌ی آخرین اثر شما «صندلی» حرف بزنیم. آیا صندلی ادامه‌ی پروژه‌ی دفتر شعری «دره‌ی پروانه» یا مجموعه‌ی «صلیب و مار و روزشمار شاعری» است؟

● نه، چرا باید صندلی ادامه‌ی دره‌ی پروانه یا صلیب و مار باشد؟ در حالی که هر کدام از این آثار از فضا و حرکت و تجربه‌ای مجزا برخوردار هستند، اگر ادامه‌ی این پروژه به معنی حلقه‌های یک زنجیر متصل به هم باشند، دنیای دره‌ی پروانه کجا و دنیای صندلی کجا، آن تجربه‌ای است دور از وطن در فضای غربت بعد از فاجعه‌ی حلبچه و انفال نوشته شده است که بعدها تبدیل به مانیفست شعری می‌شود. مانیفستی از کردستان به اروپا، صندلی قصیده‌ی بلند است که تلاش کرده‌ام با در هم تنیدن ژانرهای متفاوت ادبی به تجربیات گوناگون اعم از شعر و داستان کوتاه و قطعه‌ی ادبی و روزنامه‌نگاری به فرمی تازه دست پیدا کنم اما اگر قصد شما از ادامه‌ی یک پروژه مجموعه‌ی تجربیاتی است که من در شعر انجام می‌دهم درست است تا به سبکی خاص و ویژه دست پیدا کنم، خیلی به ندرت پیش می‌آید که شاعری صاحب چندین سبک نوشتاری باشد، شما هم خوب می‌دانید شاعری صاحب سبک است که اگر حتی اسمش روی دفتر شعرش نباشد از نوع نگارشش می‌شود فهمید، مسائلی همچون لحن و دایره‌ی واژگانی و روایت و فضا که واضح است این مهم پس از تجربه‌ی طولانی و مستمر به دست می‌آید. برای درک این مطلب بهتر است مثالی بزنیم:

در شعر گوران زن و طبیعت سهم بسزایی در خلق فضاهای شعری دارند و هر دو با توصیف‌های احساسی وصف می‌شوند. این اثر و این برخورد نوعی سبک شعری را پدید آورده‌است که امروز به نام گوران می‌شناسیم این برخورد در شعر شاعرانی چون «ابراهیم احمد» و «پیرمرد» نیست.

تازه‌ای است، ذهن مخاطب ما عادت نکرده است که شعر و داستان و نمایشنامه را در یک مجموعه بخواند، این اشتباه را شما هم می‌کنید و می‌گویید دفتر شعری، این درست نیست چون متن متشکل از برخورد ژانرهای متفاوت ادبی است. در یک فرم پویا و متفاوت، صندلی حرکت می‌کند، حرف می‌زند، خوب این ویژگی ژانر داستان است، من در این تجربه سعی کرده‌ام که هر یک از ژانرهای متفاوت را با رویکرد و خصوصیات خاص خودشان به نمایش بگذارم و این ترکیب به فرمی واحد که همان روایت صندلی است دست پیدا می‌کنم. در جایی ما با شعر طرف هستیم در پاراگراف بعدی قطعه‌ی ادبی و در جایی که لازم است برخورد داستانی داشته‌ام، شعر و نمایش و داستان و قطعه در این اثر درگذرند.

○ آیا شما احساس نمی‌کنید که در صندلی خیلی از عبارات مدام تکرار می‌شوند؟

● فکر می‌کنم قبلاً در این باره حرف زدم و لزومی برای تکرار نمی‌بینم، تا به حال دوازده خوانش متفاوت از این شده است. این امر نشان می‌دهد که روایت صندلی زور زدن برای شعر گفتن نیست. من به این باور رسیده‌ام که مدت‌های مدید ساکت بودن بهتر از زور زدن برای شعر سرودن است. و باز هم یقین دارم که درام صندلی در یک کلیت از تمام کارهای دیگر من مجزاتر است، چه در فرم چه در موضوع و چه در نوع نگرش آن. در مقاله‌های نوشته شده، من فکر می‌کنم عرب‌ها آثار بهتری از آثار من داشته‌اند، قرائت کردی اشعار من، قرائت تکامل نیافته‌ای است. آنها شعری از شاعری را پیمانه می‌کنند و تمام شعرهای دیگر شاعران را با آن مقایسه می‌کنند. به نظر من نقد و قرائت کردی دچار نوعی بیماری است، حرف‌ها و احادیثی که در قهوه‌خانه‌ها گفته می‌شود به اسم نقد در مطبوعات ما چاپ می‌شوند، مطالبی نظیر این که:

به خود حلیچه می‌شود، پس موضوع و مفاهیم شاید تکراری باشند اما نگارش و نگرش چیز دیگری است، به عنوان مثال هنوز در ادبیات ما جای هزاران دفتر شعری و رمان برای بیان فاجعه حلیچه خالی است.

○ آیا این شعر بلند قابلیت تبدیل شدن به چند دفتر شعری کوتاه و مستقل را ندارد؟

● نه، شعر از آغاز تا انتها روایتی است که از به دنیا آمدن صندلی شروع می‌شود و در آخر با مردن صندلی پایان می‌پذیرد، تمام بخش‌های آن با یک زنجیر خاطره‌هایی به هم مرتبط شده‌اند. مثلاً در جایی که یکی از پایه‌های صندلی به دامن طبیعت برمی‌گردد و مثل یک درخت از نهالی خودش شروع به خاطره می‌کند تا این که یک نجار آن را می‌برد و بعدها تبدیل به صندلی می‌شود و در یک قهوه‌خانه گذاشته می‌شود و از آنجا به خانه می‌آید و... طوری که شما اگر از میانه‌های متن شروع به خواندنش کنید، ناقص بودنش را احساس می‌کنید صندلی خود راوی حکایت است و متن خاطره‌ای است که باید از اول تا آخر خوانده شود و این با قطعه، قطعه کردن روایت امکان ندارد. چیز دیگری هم که باید به آن اشاره کنم این است که، متن‌های بلند خود متشکل از متن‌های کوچک هستند، همانطور که مجموعه‌ای از تابلوهای یک نمایشگاه را تشکیل می‌دهند، اما در صندلی هر کدام از این تابلوها را برداریم خلاء در کار پیش می‌آید، تمام آثار دراماتیکی از به اوج رسیدن رویدادها و فرود آمدن آن به وجود می‌آیند. واضح است که من نیز این را در صندلی رعایت کرده‌ام، چیزی را که شما به آن اشاره می‌کنید شاید بتوانم به اسم یک تمهید یا تکنیک نگاه کنم اما من در صندلی این کار را انجام نداده‌ام.

صندلی روایتی است از ابتدا تا انتها. باید اعتراف کنم نوشتن متن صندلی تجربه‌ای تازه در کارنامه‌ی کاری‌ام بود و برای مخاطبین هم فکر می‌کنم تجربه

و تحول نیاز دارد، شاید یکی دیگر از دلایلش به خاطر نزدیک شدنش به مردم است، اگر چه نوگرایی دنیای شعری را متحول کرد اما خیلی از مسائل را که خیلی ساده بود، پیچیده جلوه داد مانند اوهام و ابهام مسائل و افزودن قفل‌های زبانی و توهم فضای شعری، طوری که باعث ایجاد گسست میان مخاطب و اثر شده است. من با پناه بردن به روایت شعری و اتفاق و استفاده از موقعیت‌های ایجاد شده در ترکیب زبان مجاز و زبان منطقی به جنگ این مسائل رفته‌ام به هر حال این مبحث فرصت و مجال بیشتری را می‌طلبد، شاید در جای دیگر به آن پرداختیم.

○ بعضی از منتقدان و شاعران، اشعار و ترجمه‌های شما را مورد نقد قرار می‌دهند که کمترین جواب را از سوی شما شاهد هستیم، این امر ریشه در چه عواملی دارد؟

● بخش اعظم آن مسایل را که شما آن را نقد خواندید، فحش نامه بود، جنگ‌های روانی، من خیلی وقت است که به این قناعت رسیده‌ام که لازم به هزینه کردن و وقت گذاشتن به این مسائل نیست. فکر می‌کنم یکی دو بار جواب چند مقاله‌ای را دادم، راستش را بخواهید از آنها هم پشیمان هستم، دوست من جواب چه چیزی را بدهم، آنها به جای نقد فنی شعر مسائل شخصی و فردی را می‌نویسند، سکوت بهترین جواب است.

در باره‌ی ترجمه‌هایم، نقدهای خوبی و درستی را شاهد بودم، خصوصاً مطالبی را که دوست نویسنده‌ام «محمد مومکری» اشاره کرده بود. من دقتی از این نقدها را یادداشت کرده‌ام که اگر آن آثار تجدید چاپ شد، حتماً نظرات آن دوستان را به کار می‌گیرم و از همه‌ی آنها کمال تشکر را دارم. اما درباره‌ی آن زنجیره مباحث فحش نامه، ای کاش به جای پرداختن به این مسائل کمی وقت خود را صرف مطالعه می‌کردند، خیلی خوبتر بود، من خودم از حوصله‌ی آنها در عجبم چگونه

- شعر برای کودکان - یا شعر دهه‌ی هفتاد، راستش را بخواهی من دوست دارم که می‌توانستم برای کودکان داستان بنویسم، اما نمی‌توانم یا متهم نمودن من به شعر شاعران دهه‌ی هفتاد، این در حالی است که هم من و هم شما می‌دانید ما باید شعر شاعران گذشته را مرور کنیم و از آنها یاد بگیریم. هر چند که روایت صندلی یک روایت گردی است و در شهری روایت می‌شود که سلیمانیه است ولی در همان حال این یک متن انسانی است، برای نمونه وقتی حرف از سایر ملتها در دنیا می‌شود، حرف از صندلی چخوف و داستایفسکی و ناپلئون به میان می‌آید. جالب اینجاست که قرائت‌های ماهیچ کدام متوجه چنین مطالبی نشده‌اند. یاد در جای دیگری روایت جلادی است که به چایخانه می‌آید صندلی را برمی‌دارد و آن را به مکانی می‌برد و برای شکنجه دادن استفاده می‌کند، در اینجا راوی می‌گوید که دو پای سیاه آمدند، جایی نوشته بودند که من بحث نژادپرستی را مطرح می‌کنم، قضاوت را به همه می‌سپارم.

باز هم تکرار می‌کنم که باید یک موضوع چندین بار تکرار شود، هر بار با روایتی تازه و تازه‌تر که خواننده هر بار به کشف و شهودی تازه‌تر دست پیدا کند. باید موضوع و مفاهیم آزادی و درد مردم و خاک و جنگ و صلح و آشتی هزاران بار تکرار شوند اما مهم این است مثل هم نباشند؟

○ چه ضرورتی دارد که شیرکو بی‌کس هر بار چندین ژانر متفاوت را در آثارش به کار بگیرید؟

● من فکر می‌کنم که در تجربیات گذشته‌ام یک یا چند نوع از ژانرها را به کار گرفته‌ام اما صورت کلی آن را من در روایت صندلی به کار گرفته‌ام. در هر حال این امر تجربه‌ای است به خاطر دور شدن از تک فرمی و یا فرمی دیگر از ادبیات. شاید این تجربه هنوز تجربه‌ی کاملی نباشد و یا شاید هنوز زمان لازم برای درک آن سپری نشده باشد، من به این نتیجه رسیده‌ام که ادبیات ما به این تغییر

گرفتن استنهاها، در آغاز سرایش شعری خود، اشعاری ساده، نارس را داشته‌اند، فکر می‌کنم به این دلیل که احساس به تنهایی نمی‌تواند جای خالی و تکنیک را پر کند، زبان مثل رودخانه‌ای بزرگ است، در یک لحظه نمی‌توانی خودت را به تمامی کناره هایش بزنی. بحث پشیمان شدن و پشیمان نشدن نیست. مخصوصاً بعد از چاپ یک اثر که دیگر تو صاحب آن اثر نیستی و بخشی از فرهنگ یا جامعه است. پشیمان شدن حاصلی ندارد ولی می‌شود از این خطاها تجربه گرفت تا به تکامل رسید. دفتر اول و دوم شعری من مانند مشق‌های شعر من است، در آن زمان ما هنوز

وقت صرف می‌کنند که... من خیلی وقت‌ها خودم منتقد خودم بوده‌ام، می‌دانم بعضی از آثارم مخصوصاً آثار اولیه‌ام، میوه‌های کال و ناری هستند، من برای بدست آوردن تجربه تلاش بسیار کرده‌ام، افتاده‌ام و خزیده‌ام و دوباره شروع کرده‌ام. من زحمت بسیار کشیده‌ام. دوست دارم به مطلب دیگری نیز اشاره کنم که طرف دیگر سکه‌ی فحش نامه‌ها شاید شادباش نامه‌ها باشد، این تعاریف و تمجیدها هم چیزی به من اضافه نمی‌کند، من اگر تجربه‌ای دارم یا کرده‌ام به تنها تجربه‌ی من نیست، تجربه‌ی شعرگردی است که شامل خیلی از اشخاص می‌شود.



○ آیا شما فکر می‌کنید به سن و سالی رسیده‌اید که دیگر نباید درگیر مسائل چاپ و نشر انتشار «سه‌رده‌م» باشید؟
● تا حالا نه، چنین احساسی نداشته‌ام. هنوز هم سن و سالی از من نگذشته است، همانطور که می‌دانید کارهای انتشاراتی مغایرتی با خواسته‌های من ندارد، یکی از وظیفه‌های من است. همانطور که می‌دانید من در فضای کتاب و مجله و روزنامه زندگی می‌کنم و این مستلزم ادامه‌ی کار انتشاراتی من است و جدای از این مسائل باعث ارتباط نزدیک بین من و دوستانم در انتشاراتی شده است. من وقتی فکر می‌کنم می‌بینم جایی

زیر چتر شعری گوران بودیم و فرهنگ زبانی ما همان زبان گوران و پیرمرد و هه‌ردی بود، سطوح قرائت با هم از شعر، مرزهای کاملاً تقسیم‌بندی شده‌ای بود، در سال ۱۹۶۸ اولین دیوان شعری من به چاپ رسید، همان وقت هم تصمیم گرفتم که خیلی از اشعاری را که در روزنامه‌ها و مجلات به چاپ رسیده بود، در این دفتر نیاورم و آن‌ها را فراموش کردم. بغداد و حرکت روشنفکری در بغداد، افق تازه‌ای را جلو چشمانم گشود،

بهرتر از این پیدا نمی‌کنم، این به دلیل یکی شدن و با هم بودن در انجام کارها و به دلیل آثاری است که چاپ می‌شوند و این معنی جدیدی از زندگی من است.

○ در حال حاضر شیرکو از سرودن و چاپ کدام شعر خود پشیمان است؟

● فکر می‌کنم جمله‌ای از محمود درویش باشد که «شاعر یکبار متولد نمی‌شود، چند بار به دنیا می‌آید» بخش عظیمی از شاعران بدون در نظر

به فروش رسیده است اما بعدها نه و عکس مطلب صادق بوده است. اگر دلایلش را مطرح نمی‌کنم به این دلیل است که ربطی به سؤال شما ندارد. شاید وقتی دیگر و مجالی دیگر.

○ آیا منتظر اثری جدیدتر از شیرکو بیکس باشیم؟ ● من و شعر هنوز هم از هم نبریده‌ایم. بعضی وقتها این پرسش هم برای خودم پیش می‌آید که آیا چیز تازه‌ای برای نوشتن ندارم؟ من زیاد نمی‌نویسم و این خوشحالی‌های خاص خودش را دارد. آخرین اثر بلندم «صندلی» بود، در طول سرایش این اثر، اثرهای کوتاه دیگر نیز داشته‌ام که بعدها در دفتر خودشان چاپ می‌شوند مانند «از گل تا خاکستر»، مشغله‌ی ذهنی این روزهایم این است که سال ۲۰۰۷ بتوانم اثر بلند دیگری که عنوانش «گردنبند» است و مانند صندلی چندین ژانر ادبی را به کار گرفته‌ام، منتشر کنم. دنیای گردنبند دنیای زن ملت ماست، آرزوها و دلتنگی‌هایش، همه چیز در راستای جهانی است که یک زن مانند یک قربانی در آن زندگی می‌کند. گردنبند خود شخصیت اول این اثر است و حکایت را از زبان او می‌شنویم، سنگی است از اعماق دریاها و صید می‌شود و از آن گردنبند درست می‌کنند و در بازار به فروش می‌رسد، و در اینجا هم هجوم قدرت مرد سالارانه دیده می‌شود. زبان داستان و نمایشنامه و قطعه یکجا به کار گرفته می‌شود، به عبارت دیگر روایت گردنبند یک سری یادداشت روزانه‌ی گردنبندی است در قالب ژانرهای گوناگون.

بعدها چه تغییراتی در آن پیش می‌آید نمی‌دانم، اما تلاش دیگری است برای خلق اثری بلند که تصمیم دارم برای سال جدید به اتمامش برسانم.

بدون شک حالا که به آن دوران فکر می‌کنم احساس می‌کنم در چاپ بعضی از اشعارم عجله داشته‌ام، اما حالا فایده‌ای ندارد آن شعرها بخشی از کارنامه‌ی من را تشکیل می‌دهند، تجربیات آن دوران من است، ما می‌توانیم همیشه خودمان را مرور کنیم و این خوب است. تجربه کردن در زمان ما و یادگرفتن به دلیل شرایط آن زمان خیلی سخت بود. اگر من در این گذار کاری را انجام داده باشم که هیچ و گرنه دیگر نمی‌توانم. عشق شعر دست از سرم برنمی‌دارد، سرنوشت من است و در این آتش باید سوخت.

○ چه احساسی پیدا می‌کنید وقتی خیلی از منتقدان از شما به عنوان قله‌ی شعرگویی یاد می‌کنند؟

● تو در پی قله نباش و به این مسائل فکر نکن. من فکر می‌کنم شاعری هستم که مشغول سرایش شعر نوگویی است، تاریخی دارم و تجربه‌ای و دست‌آوردی. کم و زیادش را نمی‌دانم ولی به این یقین رسیده‌ام که با مطرح کردن یک شاعر و حضور او نه قله‌ای درست می‌شود نه حرکت شعری به وجود می‌آید. نوگرایی در ادبیات ما نه با جمیل صائب درست شده‌است، نه با پیرمرد، و بعدها نه با گوران و ابراهیم احمد و هیچ‌کس دیگری بلکه همگان نقش بسزایی در این امر داشته‌اند. شاید حضور کسی برجسته‌تر و بارزتر از آن یکی نباشد اما نوگرایی ما چراغی است که از برکت همه‌ی آنها روشن است. اما در مورد مخاطب، هر شاعر و نویسنده‌ای دوست دارد بیشترین مخاطب را داشته باشد و کتابهایش با تیراژ بالا چاپ و به فروش برسد، اما یادمان نرود که این دلیل محکم و محکمه‌پسندی برای شاعر بودن و یا نویسنده بودن نیست. برای نمونه در تاریخ ادب جهان ما شاهد حضور نویسندگانی هستیم که در زمان حیات خودشان آثارشان به هر دلیلی با تیراژ بالا چاپ و